

من مصدقی نیستم. من حقیقتی هستم. از مصدق بت نمی‌سازم. از آرمان تاریخ و حقیقت بت می‌سازم

روحیه‌ما ایرانی‌ها را جذب کرد. شمامی توانستید مثل اغلب آثار این حوزه یک دوربین بگذارید و مثلاً آقای متین دفتری کل ماجرا را شرح بدهد. اما شما به انباری خانه سرک می‌کشید و این برای مخاطب جذاب است. با یغلی پراز سند به خانه برمی‌گردید و شروع به تجسس می‌کنید. هیچ چیز هم معلوم نیست. شاید اصلاً چیز به درد بخوری از میان این اسناد به دست نیاید اما روحیه کنجکاوی ما ایرانی‌ها را برای پیگیری کار ترغیب می‌کند. گوش مخاطب را می‌گیرید و تاته داستان می‌آورید. این کنجکاوی ایجاد می‌شود که لاید ممکن است ویدئوها عکس‌ها و اسناد دیگری هم باشد. ضمن این که فیلم شما پشت صحنه ندارد. صحنه‌های پشت و پس‌اش یکی است. حتی وقتی رالف فاینز را آماده می‌کنید ما دوربین پشت صحنه و آدم‌هایش را هم می‌بینیم. زیربنای ماجرای ۲۸ مرداد یک راز سروشیده است. وقتی فیلم می‌سازی هر چه شفاف‌تر و واضح‌تر کار کنی بهتر است. هر چه مرزها را برداری، هر در و دیواری را بشکنی حتی این دیوار چهارم را (دوربین)، وارد پشت صحنه شوی و لحظه‌ای را خارج از مرز مخاطب حس نکنی، این فضا را بهتر می‌سازی که مخاطب حس کند واقعاً همراه شماست. هر چه می‌بیند همان است. نشان می‌دهد چقدر شفاف کار می‌کنید و شعبده‌بازی فیلمسازی در کار نیست. چون مونتاژ و تدوین خیلی کارها می‌تواند بکند. سیاه را سفید کند و شب را روز. مهم بود فیلمی که اصرار به افشا دارد ساختار خودش را هم نشان دهد.

■ **در صحنه‌ای شما رو به دوربین و خطاب به برن می‌گویید من کنار یک قفسه بایگانی و کشویی پراز سند ایستاده‌ام که سر نوشت و وطن را عوض کرد، سرنوشت من و خانواده‌ام را هم عوض کرد. پس از آن صحبت‌های روز ولت را داریم که از یک میلیون دلار پول نقد برای به سامان رساندن کودتای گوید واین که فقط با ۶۰ هزار دلار این کار را انجام داده است؛ «تنها چیزی که از من پرسیدند این بود که آخه چطور تونستی به این ارزونی سر و ته قضیه رو هم بیاری.»** کنار هم قرار گرفتن همین دو صحنه نشان می‌دهد که هوش و نگاه درست والت مرچ چقدر نجات دهنده بوده است. ایستادن پای فیلم از جانب شما به عنوان یک ایرانی دغدغه‌مند اگر چه استثنایی اما پذیرفتنی است، ماجرای والت مرچ اما متفاوت است. او چطور این قدر وفادارانه پای کار ماند و اصلاً چطور پیشنهاد همکاری را قبول کرد.

همان طور که خودش می‌گوید در انتخاب فیلم سه مؤلفه برایش مهم است. اول اینکه سوژه مهم باشد و بتواند با داستان رابطه شخصی پیدا کند. نکته دوم فیلمساز است و اینکه آیا می‌تواند با او شبانه روز در یک اتاق تدوین کار انجام بدهد. سوم اینکه آیا بودجه و امکانات ساخت فیلم مهیاست، می‌توان به ار شیو فیلم‌ها دسترسی داشت و... من خوابش را هم نمی‌دیدم و حتی جرأت فکر کردن به این را نداشتم که والت مرچ فیلم من را ادیت کند. حدود ۷-۸ سال پیش با او آشنا شدم. به شکل تصادفی و در رونمایی یک کتاب. گفتند والت مرچ حضور دارد و من هم گفتم برم ببینمش. برایش احترام قائل بودم و آشنایی با چنین فردی برایم مهم بود. با او که صحبت کردم متوجه شدم مشغول کار علمی راجع به فیزیک است. من هم فیزیک خوانده‌ام. این گونه ما از طریق فیزیک به هم جوش خوردیم. پرسید تو چه کار می‌کنی. توضیح دادم که قرار است فیلمی راجع به مصدق بسازم. گفت چیزهایی شنیده، کودتا، نفت، چرچیل. تعجب کردم. عجیب است که یک امریکایی راجع به چنین چیزی هائی اطلاعات داشته باشد. که نه ذهنم ششست که والت مرچ چه نابغه‌ای است که حتی راجع به مصدق هم می‌داند؛ البته او آدم سیاسی است. در واقع علاقه‌اش به تاریخ او را به این پروژه کشاند. قرار بود ۶ ماه کار کند که تبدیل شد به ۴ سال. همیشه گفته‌ام ۴ سال به دانشگاه والت مرچ رفتم و روزی که فیلم تمام شد فارغ‌التحصیل شدم. ■ **بارسقیان: به نظر می‌رسد یک چیزهایی بعد از فیلم شروع می‌شود و اتفاقات حین اکران و بعدش به داستان دیگری تبدیل می‌شود. «کودتای ۵۳» دارد داستان تازه‌ای را شکل می‌دهد. قبل از این هم کودتاسیاست بود تا تاریخ. روح سرگردانی بود بر روابط ایران و امریکا. یک میدا بود برای ما ایرانی‌ها. الان هم مقامات جمهوری اسلامی به کودتا استناد می‌کنند که دشمنی امریکا با ما از انقلاب شروع نشد بلکه از کودتای ۲۸ مرداد شروع شد؛ حتی اگر علاقه و اعتقادی به دکتر مصدق نداشته باشند اما آن را میدا اتفاقات و تحولات روابط می‌دانند. فکری برای ادامه این داستان دارید؟**

بله من هم معتقدم ساخت «کودتای ۵۳» و هر بلایی بعد از پخش سر این فیلم آمد خودش یک داستان و فیلم است. انگار فیلم از خود سوژه بزرگ‌تر شده است. سال ۸۸ و از روز اولی که تصمیم به ساخت فیلم گرفتم این حس را داشتم. راجع به ساخت فیلم و کشف تاریخی

داری شر؛ پیشنهاد کتاب و حتی ساخت فیلم سینمایی شده است. هنوز تصمیم قطعی نگرفته‌ایم. ۱۱ سال درگیر «کودتای ۵۳» بودم. مستند سال ۲۰۱۹ تمام شد، ۲۰۲۰ پخش شد. ۲۰۲۱ به جشنواره‌ها رفت و بعد از یک اقدام برای سانسور دوباره برگشت. بالاخره یک روز باید بنشینیم، نفسی بکشیم و جای بخوریم و فکر پروژه بعدی باشیم. یک جورهایی من و آقای دکتر مصدق بگوییم آقا خیلی ممنون. تا به اینجا آمدمی و قصه‌ات را گفتمی و دیگر خودت با مخاطب بساز.

■ **فکرمی کردید فیلم اینقدر با استقبال مواجه شود و بهترین فیلم از نگاه تماشاگران انتخاب شود.** فارغ از شایستگی‌های فیلم و نگاه جست و جوگرانه‌اش به حقیقت به اعتقاد شما این علاقه‌مندی چقدر از موضوع فیلم می‌آید. هم از شما و هم از آقای بارسقیان سؤال می‌کنم در این سال‌ها راجع به آقای مصدق مستندهای زیاد ساخته شده است. آیا این علاقه از نیاز روح زمانه می‌آید و اینکه مخاطب در این موقعیت تاریخی بیشتر دوست دارد از مصدق شناخت پیدا کند؟

استقبال از سوی هموطنان ایرانی ام یکی از مهم‌ترین و بارزترین اتفاقات برای فیلم بود. هیچ چیز برای من بیش از استقبال هموطنانم ارزش ندارد. از هر جایزه و تقدیری برتر است. من از بچگی و در ایران عاشق سینما شدم. بعد از ظهرها از مدرسه جیم می‌شدم تا خودم را به سینمای دم دوراهی قلعهک برسانم و «گاو» مهرجویی و فیلم‌های شهید ثالث را ببینم. اینکه اولین فیلم بلندم پیش از من به ایران برمی‌گردد و با چنین استقبالی مواجه می‌شود

سال ۹۲ و میتینگ انتخاباتی آقای عارف برای ریاست جمهوری نقل کنم که در باشگاه حجاب برگزار شد. فیلمی از شخصیت‌های ملی از باقرخان و ستارخان تا امیر کبیر پخش شد، تصویر که به چهره مصدق رسید جمعیتی عظیم از جوانان ایستادند و کف و سوت زدند. همه‌شان دختر و پسرهای ۱۸-۱۹ساله بودند. آنها با دیدن مصدقی سرشوق آمدند که تصویرش در کتاب‌های قبل از انقلاب هم دیده نمی‌شد مگر به شکل قاچاق. بعد از انقلاب هم تصویری از او نداشتیم. در کتاب‌های درسی یک آدم غربگرای لیبرال بود. با مطالعات آزاد و خاطراتی که از بزرگترها منتقل شد و به گوش مان رسید چنین شخصیتی کم کم کشف شد. در پاسخ به یکی از منتقدهای مصدق که گفت شما از مصدق بت می‌سازید گفتم این چه بتی است که نه آن موقع و نه حالا در صدر نبوده است. این اواخر یک خیابان به نامش شد که یکی رنگ می‌باشد، یکی تابلویش را پایین می‌کشد و باز دوباره یکی بالا می‌بردش، این بت نیست. شخصیتی اجتماعی است که در بطن جامعه هست. پس همچنان مصدق و داستان کودتا دیدنی و شنیدنی است. مامنظر پساکودتا و روایت‌های تازه از آن ۵۰۰ ساعت مصاحبه هستیم. شاید یک نفر هم باید سری به کشورها و انباری تقی امیرانی بزند و سویه‌های داخلی ماجرا از افراد و شبکه‌هایی را که نقش داشتند، روایت کند.

در برنامه‌هایمان هست که از این مترتالی چه در سایت فیلم و چه در کتاب یا مستندی دیگر استفاده کنیم. یکی از انتقادات به من این بود که آقای امیرانی شما خیلی مصدقی هستی و توانوستی فیلم را

امیرانی: بزرگترها شبانه که ما خواب بودیم اسم مصدق را بچ بچ می‌کردند. بی‌آنکه بدانم مصدق چیست آدم است یا درخت یا... برایم سؤال بود چرا این کلمه را در صحبت‌های درگوشی‌شان می‌شنوم. حالا تازه کشف کرده‌ام آن ایام که من ۷ سال بیشتر نداشتم موقعی بود که مصدق مرده بود و خبر درگذشت او به شکل جدی پخش نشد. خیلی کوتاه در روزنامه‌ها نوشتند نخست وزیر پیشین ایران مرد. شاه اجازه برگزاری هیچ مراسمی را نداد اما در خانواده‌ها زبان به زبان پیچید که مصدق فوت کرده است. این مصدق در گوش من ماند تا فیلم شد.

بی‌طرف روایت کنی. گفتم دوست عزیز بی‌طرف چیست. اصلاً آن طرف چیست؛ طرف کودتا، رستاخیز ملی است که شاه گفت؟ من مصدقی نیستم. من حقیقتی هستم. از مصدق بت نمی‌سازم. از آرمان تاریخ و حقیقت بت می‌سازم. باید هم ساخت و ایمان داشت. بد نیست بایک قصه که برایش خیلی مهم است این مصاحبه را تمام کنم. مرحوم پدرم رضا امیرانی (بغض و سکوت) برایم دوربین خرید (سکوت). اولین اسباب بازی من دوربین بود (گریه) بیخشین! من از آنجا و در ایامی فیلمساز شدم که بزرگترها شبانه که ما خواب

بودیم اسم مصدق را بچ بچ می‌کردند. در نجوهای شبانه‌شان من «مصدق» را می‌شنیدم بی‌آنکه بدانم مصدق چیست آدم است یا درخت یا... برایم سؤال بود چرا این کلمه را در صحبت‌های درگوشی‌شان می‌شنوم. حالا تازه کشف کرده‌ام آن ایام که من ۷ سال بیشتر نداشتم موقعی بود که مصدق مرده بود و خبر درگذشت او به شکل جدی پخش نشد. خیلی کوتاه در روزنامه‌ها نوشتند نخست وزیر پیشین ایران مرد. شاه اجازه برگزاری هیچ مراسمی را نداد اما در خانواده‌ها زبان به زبان پیچید که مصدق فوت کرده است. این مصدق در گوش من ماند تا فیلم شد. آن دوربینی که پدرم به عنوان اسباب برای من خرید شد حرفه من، شد زندگی من. وقتی مشکلات زیاد می‌شد، داثم به سد بر می‌خوردیم، راهمان بسته می‌شد، تعطیل و سانسور می‌شد، آخر شب‌ها از اتاق تدوین تا خانه دوچرخه‌سواری می‌کردم و با صدای بلند با پدرم صحبت می‌کردم. به مصدق (بغض) می‌گفتم این فیلم مال شماست. شما باید درستش کنید.

متن کامل این گفت‌وگورا

در صفحات فرهنگی امروز «ایران» بخوانید.

باعث افتخار است. از این استقبال دلگرمم چرا که سوژه مهم است. پیام‌های نسل جوان ایرانی که حتی بعد از انقلاب به دنیا آمده‌اند برای من باعث افتخار است. می‌گویند آقای امیرانی ممنون که تاریخ خودمان را به خودمان گفتمی. من هم سپاسگزارم هم از استقبال‌تان و هم از حمایت‌تان. این مهم‌ترین فیلمی است که در عمرم ساختم. ممکن است فیلمی مهم‌تر از «کودتای ۵۳» نسازم. اگر دیگر نگذارند تقی امیرانی در هیچ جافilm بسازد، همین فیلم کافی است، ما حرف‌مان را زده‌ایم.

■ **بارسقیان: داستان آقای مصدق همچنان ادامه دارد و قابل طلاق نیست. «کودتای ۵۳» سویه‌های نور ابرای مخاطب ایرانی و انگلیسی باز کرد.** فارغ از ارزش‌های فیلمسازی یک سند است. کتمان ۶۷ساله دولت انگلیس را نقض می‌کند و اطلاعات نویی می‌دهد. بایافتن زبانی مشترک و دادن اطلاعات مستند درباره نقش انگلیس در کودتاهم مخاطب انگلیسی و هم مخاطب ایرانی را شگفت‌زده می‌کند. فیلم ریتم تندی دارد و علاقه فیلمساز به مصدق تبدیل به شعار و پروپاگاندا ی سیاسی نشده است. داستان واقعی یک جامعه است. در پاسخ به اینکه چرا مصدق همچنان مطرح است باید بگویم چون تبدیل به تاریخ نشده است. روح حاکم بر رفتار برخی مناسبات است. شمایل دولتمرد ایرانی است که خیلی از ما آرزویش را داریم. آدمی که به استقلال ملی و هم‌زمان به آزادی اهمیت می‌دهد. به لحاظ اقتصادی آدم پاکدستی است. شخصیت سالمی دارد؛ البته که یک‌دنده هم هست. همه ما ایرانی‌ها همین هستیم و یک‌جاهایی خوشمان می‌آید از کسی که پای حق ایستاده و کوتاه نمی‌آید. همه اینها مصدق را تبدیل به شمایلی خواستنی برای مردم ایران می‌کند. جالب است برایتان خاطره‌ای از